دی ماه سال ۱۳۹۸ بود که سردار حاج‌قاسم سلیمانی به شهادت رسید. کسانی که حاج‌قاسم را نمی‌شناختند، با شهادتش او را شناختند و کسانی که هم شناختی از او داشتند، گویا یکی از نزدیکان‌شان را از دست داده بودند. برای دوستان نزدیک‌شان هم، یک خبر باور نکردنی بود و خداخدا می‌کردند که خبر شایعه‌ای بیش نباشد. یکی از مشتاقان حاج‌قاسم، اصغر پاشاپور بود. کسی‌که دوری حاج‌قاسم را تاب نیاورد و دقیقا یک ماه پس از شهادت حاج‌قاسم به شهادت رسید. فرماندهی که از آغاز جنگ سوریه، در این کشور حضور داشت و از معدود فرماندهانی بود که خانواده‌اش را هم به سوریه برده بود. برای آشنایی با اصغر حاج‌قاسم از همسر مهربان شهید، خانم مریم ایمانی درخواست کردم که به منزل‌شان بروم تا از نزدیک با ایشان دیداری داشته باشم. شرح این دیدار صمیمی را تقدیم می‌کنم به روح پر فتوح حاج‌قاسم سلیمانی و رفیق با وفایش شهید اصغر پاشاپور.

گفت‌وگو با مریم ایمانی همسر شهید مدافع حرم اصغر پاشاپور

دوری از حاج قاسم را تاب نیاورد

زهرا قربانی

چگونه با همسرتان آشنا شدید؟

خواهرم با خواهر اصغرآقا دوست و همسایه بود. یک روز پدرشان من را دیدند و همین منجربه آشنایی بیشتر و صحبت‌های اولیه و خواستگاری شد. ایمان، اخلاق نیک و چشم پاکش رضایت من و خانواده‌ام را جلب کرد.

چه سالی ازدواج کردید و چند فرزند دارید؟

سال ۱۳۷۸ ازدواج کردیم. سه فرزند؛ زهرا خانوم، آقا مهدی و محمدحسین.

از خصوصیات اخلاقی حاج‌اصغر بگویید.

اصغرآقا مهربان و با بچه‌ها بسیار صمیمی و رفیق بود. مأموریت‌های او بسیار بود و دیر به دیر به منزل می‌آمد اما همیشه سعی داشت زمانی‌که در خانه است وقت بیشتری برای بچه‌ها بگذارد. مثلا با آن‌ها صحبت و بازی می‌کرد و بعضا به درس‌های‌شان رسیدگی می‌کرد. اصغر خودش را وقف کار و خدمت به مردم کرده بود و همیشه می‌گفت: «من با شغلم ازدواج کردم». ویژگی‌های خوب بسیار داشت اما به نظرم بهترین آن‌ها خویشتنداری بود یعنی با همه خوب بود و اگر کسی از لحاظ فکری با او یکی نبود، رابطه‌اش را قطع نمی‌کرد.

از زندگی‌تان با حاج‌اصغر بگویید.

زندگی خوبی داشتیم و تنها مشکل زندگی‌مان، نبود اصغر بود.

چرا تصمیم گرفت به سوریه برود؟

ما قبل از جنگ سوریه برای زیارت به آن‌جا رفته بودیم و آن زمان اصغر به من گفته بود که علاقه دارد روزی توفیق خدمت به حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را پیدا کند و در سوریه بماند. به همین دلیل با آغاز بحران در سوریه، اصغر کارهای اعزامش را پیگیری کرد تا به خواسته قلبی‌اش برسد.

شما مخالف اعزامش نبودید؟

اولویت اول اصغر کارش بود و اصلا عادت نداشت از مسائل کاری‌اش با ما صحبت کند و من چون به مأموریت‌های او عادت داشتم و می‌دانستم بخشی از کارش است، مخالفت نکردم.

چند ماه در مأموریت بود؟

اصغر مأموریت‌هایش طولانی بود و خیلی کم به ایران می‌آمد. روزی یکی از فرماندهان او متوجه این موضوع شد و به اصغر گفت: «خودت که فرصت سر زدن به خانواده‌ات را نداری، حداقل به آن‌ها بگو که به سوریه بیایند تا بتوانی بیشتر سر بزنی!» که اصغر این موضوع را با من مطرح کرد.

شما هم به سوریه رفتید؟

شرایط زندگی در آن‌جا سخت بود و من محمدحسین را باردار بودم. تصمیم گرفتیم پس از تولد محمدحسین به دمشق برویم که همین هم شد. محمدحسین سه ماهه بود که ما به سوریه رفتیم.

چه سالی؟

۹۵.

زندگی در سوریه چگونه بود؟ نمی‌ترسیدید؟

ما با مناطق جنگی فاصله داشتیم ولی موشک‌ها را در آسمان می‌دیدیم و لرزش زمین پس از اصابت موشک را کاملا حس می‌کردیم اما بچه‌ها آن‌جا را خیلی دوست داشتند و نمی‌خواستند به ایران برگردند.

چرا؟

بچه‌ها وابسته پدرشان بودند و همین که او را زود به زود می‌دیدند، برای‌شان رضایت‌بخش بود. خوبی دیگرش این بود که ما با اصغر روزی دو سه بار تلفنی صحبت می‌کردیم و این امکان در تهران وجود نداشت.

بچه‌ها درس و مدرسه را چه کردند؟

یک مدرسه ایرانی در نزدیکی منزل‌مان در دمشق بود که بچه‌ها به آن‌جا می‌رفتند. تعداد کلاس‌ها و دانش‌آموزان کم بود و بعضا مقاطع مختلف با هم در یک کلاس بودند اما بچه‌ها در کل راضی بودند.

از رابطه اصغرآقا با حاج‌قاسم بگویید.

اصغر شهید سلیمانی را خیلی دوست داشت. شبی که حاج‌قاسم به شهادت رسید اصغر بعد دو شب به خانه آمده بود. خیلی خسته بود و به من گفت که لباس‌هایش را بشویم و صبح زود بیدارش کنم. به او گفتم: «فردا جمعه است و استراحت کن!» اما قبول نکرد. ساعت دو و نیم بامداد بود که گوشی‌اش زنگ خورد. پس از صحبت، سراسیمه به سمت تلویزیون رفت و شبکه‌ها را بالا و پایین کرد و در آخر به من گفت: «اینترنت گوشیت رو روشن کن.» مدام می‌گفتم: «اصغر چه شده؟» و می‌گفت: «میگم!» که دوستش عکسی از محل شهادت حاج‌قاسم فرستاد. دیگر آروم و قرار نداشت و به همسایه‌مان که همکارش بود، تماس گرفت و گفت: «بیا بریم». هرچه اصرار کردم بماند تا حداقل لباس‌های خیس نپوشد، قبول نکرد و رفت. خیلی ناراحت بود و من فردای آن روز حال اصغر را از همکارش پرسیدم و او گفت: «اصغر از ناراحتی هیچ غذایی نخورده و با کسی هم صحبتی نکرده است».

اصغرآقا چند روز پس از شهادت حاج‌قاسم به شهادت رسید؟

شهید سلیمانی ۱۳ دی ۹۸ به شهادت رسید و اصغرآقا ۱۳ بهمن همان سال. دقیقا یک ماه پس از شهادت حاج‌قاسم.

برای‌مان از نحوه شهادت‌شان بگویید.

اصغر توسط ترکش خمپاره به شهادت رسید و همرزمان او سعی داشتند که او را به عقب برگردانند اما چون درگیری و آتش زیاد می‌شود، پیکر را در ماشین رها می‌کنند. پیکر به دست نیروهای تکفیری می‌افتد و پس از تقریبا سه هفته، پیکر بدون دست و سر اصغر با دو اسیر تکفیری تبادل شد.

مزار حاج‌اصغر کجاست؟

پیکر اصغر به خاطر ایام کرونا دو ماه در سردخانه ماند اما در نهایت در گلزار شهدای تهران به خاک سپرده شد.

زندگی پس از شهادت حاج‌اصغر چگونه می‌گذرد؟

دلتنگی خیلی خیلی سخت است اما خوب مسائل و مشکلاتی پس از شهادت گریبان همسران شهدا را می‌گیرد که این سختی را دو چندان می‌کند.

چطور؟ لطفا برای‌مان از مشکلات همسران شهدا بگویید.

طبیعتا پس از شهادت همسر همه وظیفه یک مرد چه در منزل و چه در خارج از منزل، بر دوش زن خانه است. زنی که قبل از شهادت همسرش، تمام دغدغه‌اش تربیت فرزندان بود پس از شهادت باید وظیفه یک مرد را نیز متحمل شود؛ از حضانت بچه‌ها، خوراک و پوشاک گرفته تا اجاره‌خانه و تمامی مسئولیت‌هایی که یک مرد برای رفاه اعضای خانواده انجام می‌دهد. ما همسران شهدایی داریم که اول هر ماه تمام استرس و دغدغه‌شان این است که حقوق همسر شهیدشان به دست‌شان می‌رسد یا خیر. از برخی مسئولین که برای همسر و فرزندان شهدا ارزشی قائل نیستند، بسیار گله‌مندم.

خانم ایمانی چه آرزویی دارید؟

با یاری خدا دوست دارم فرزندانم را به‌گونه‌ای تربیت کنم که راه پدرشان را ادامه بدهند و باعث افتخار من و همسر شهیدم باشند. اصغرآقا آرزو داشت رهبر عزیزمان را از نزدیک ببینید اما به آرزویش نرسید. امیدوارم فرزندانم به این آرزو برسند.

از گوهرشاد تا گوهرهای ناب انقلاب

عادل علی‌نژاد طیبی

رضاخان پالانی ۸۷ سال پیش سوغات «سَرلُختی» را از ترکیه برای زنان ایرانی آورد تا ایرانیان را متمدن کند! مردک هنوز نفهمیده بود که تمدن با کاربن تقلید به دست نمی‌آید! تمدن؛ جوششی و کوششی است، نه تقلیدی و وارداتی! پیرمرد بی‌سواد باید می‌دانست، آن‌چه اروپایی‌ها را «سرمست» و بعدش «سرلخت» کرد، طمع افزایش تولید ناخالص بود نه حماقت خالص اربابانشان!

تمدن محصول «ادابازی» نیست، محصول «جانبازی» است! تمدن با «خون قرمز» ثمر می‌دهد نه «ماتیک قرمز»!

مردم مشهد، عاقلانه تصمیم می‌گیرند که بدون اعمال خشونت با حکومت صحبت کنند تا بلکه این شیطان‌ها از خر شیطان پایین بیایند! نماینده‌شان توسط مأموران حکومت محاصره می‌شود و مردم از صحبت با درگاه حکومت به سکونت در بارگاه حضرت رضا روی می‌آورند. عُمال رضاخان، به عشاق رضاجان حمله‌ور می‌شوند و مردم را می‌کُشند و نعششان را می‌کِشند به گورهای دسته‌جمعی!

این همه کشته به خاطر تصمیمی که بعد از سفر ۴۰ روزه این مقلدِ گدایِ تمدن از سفر ترکیه گرفته شده است! همین‌قدر خالی از فکر و پر از تقلید! کشورداری مغز متفکر می‌خواهد نه مغز متعفن!

کشورداری و تمدن‌سازی با رزمایش‌های جهادی حاصل می‌شود. با قلم مطهری‌ها، با قدم رجایی‌ها، با چریکی‌های چمران، با خون بهشتی‌ها، با رشادت حاج قاسم‌ها، با جانبازی بسیجی‌ها، با ثبات قدم خامنه‌ای‌ها.

انقلاب نوپا طبیعی است که تن به آزمون و خطا دهد اما در مقایسه دیکتاتوری نابالغ پهلوی با انقلاب بالغ اسلامی همین بس که کاندیدای ریاست‌جمهوری‌اش آن‌قدر پخته شده و کارشناسی صحبت می‌کند که تنها ایرادش این باشد که چرا نخبگانی حرف می‌زند نه پوپولیستی! وقتی راهبر کشتی انقلاب خمینی سخن از آینده روشن می‌گوید همین کارشناسان سر به تو را می‌بینند.

جهش‌های موضعی قیمت مرغ و پیاز، لرزش‌های خربزه اقتصاد درون‌پایه است وگرنه اقتصاد دون‌پایه که نتواند خودش تعیین تکلیف کند که با کدام کشور رابطه داشته باشد آن‌قدر داریم که از شیر مرغ تا جان آدمیزادش را همین چندتا کدخدا تامین کنند. اقتصاد درون‌پایه یعنی اینکه واکسن را خودت بسازی و متواضعانه فرمولش را در اختیار بقیه هم بگذاری! وگرنه ساکت ماندن و دم برنیاوردن، خفت و ترس را پشت کلمه «صلح» پنهان کردن، مودبانه گدایی کردن، همیشه چشم‌انتظار دستاورد بقیه بودن، «یک‌شکل» شدن با تمدن جهانی بدون «یک‌دل» شدن با آنکه کشورداری نیست! در بهترین حالتش بازار مصرف تمدن جهانی شدن است! تمدن خود را ساختن و هضم نشدن در تمدن موجود با «سرسختی» حاصل می‌شود، نه سرلختی!

خود را خالص کردن، بدون تعارف رفتار کردن، واقعیت‌ها را دیدن، مسیر را تشخیص دادن، نترسیدن، دل به دریا زدن، قدم در مسیر گذاشتن، کوتاه نیامدن و کم نیاوردن، سرسختانه و متواضعانه تلاش کردن است که تمدن می‌سازد. همان کاری که راه‌بر ۸۲ ساله‌مان می‌کند!

یک شهید، یک خاطره

نماز شب

مریم عرفانیان

از همان ۱۲ سالگی نماز شبش ترک نمی‌شد! چند مرتبه که با صدای حمد و قل هوالله نمازش بیدار شدم، ناراحت شد. از شب‌های بعد می‌رفت طبقهٔ بالا تا نماز بخواند! یک شب، هر چه گفتم: «عباس جان! مادر! چرا همین‌جا نماز نمی‌خونی؟»

بی‌مقدمه می‌گفت: «نمی‌خوام از خواب بیدار بشید. اینجا مزاحم خواب شما میشم.»

با خودم فکر کردم: «این پسر به چه چیزهایی اهمیت می دهد!»

از همان نوجوانی به نظرم خیلی بزرگ‌تر از سن و سالش بود.

خاطره‌ای از شهید عباس حسین‌پور

راوی: مادر شهید

فانوس

تا من زنده هستم امکان ندارد ساکت باشم!

در سال ۱۳۳۲ در پی مسافرت نواب صفوی به اجلاس مؤتمر اسلامی در اردن و بدنبال آن مسافرت به مصر و سخنرانی‌های آتشین او که مانند بمب در تمام دنیا صدا کرد، دغدغه شاه صدچندان شد. پس از بازگشت نواب، دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران در حالی که مبلغ یکصد هزار تومان نیز از جانب شاه برای نواب آورده بود به دیدن او رفت و گفت: «اعلیحضرت دستور دادند که شما این پول‌هارو خرج فدائیان اسلام و خودتان کنید. ایشان برای تجلیل از مقام فضل و کمال شما، نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به شما تفویض می‌کنند و اختیار تام می‌دهند که درآمد آنجا را با نظر خودتان به مصارف شرعیه برسانید و از حمایت کامل اعلیحضرت برخوردار هستید، مشروط بر این که در کار سیاست مملکت هیچ مداخله‌ای نداشته باشید.» نواب که در آن مقطع زمانی از نظر مالی بسیار در مضیقه بود پس از شنیدن این جملات، چهره‌اش بر افروخته شد و پول‌ها را به سوی امامی پرت کرد و با ناراحتی و عصبانیت به امام جمعه گفت: «پسرعمو، این که به شما می‌گویم، مکلف هستید که عیناً به ... پهلوی برسانید، به او بگویید که تو می‌خواهی مرا با دادن پست و مقام و پول فریب بدهی و خودت آزادانه، هر کاری که می‌خواهی با دین خدا و مملکت اسلام، انجام دهی، این محال است. من یا تو را می‌کشم و به جهنم می‌فرستمت و خود به بهشت می‌روم و یا تو مرا می‌کشی و با این جنایتت باز هم به جهنم رفته و من در بهشت در آغوش اجدادم جای می‌گیرم. ولی در هر حال تا من زنده هستم امکان ندارد ساکت باشم و بگذارم تو هر کار که می‌خواهی انجام دهی.»

مأخذ: کتاب «به یاری خداوند توانا»

شهید نبی‌الله شاهمرادی یکی از قهرمانان دوران انقلاب و یکی از ستارگان درخشان آسمان ایثار و شهادت بود.

در زندگینامه شهید نبی‌الله شاهمرادی آمده است: در هشتمین روز اردیبهشت ۱۳۴۱ در شهر چادگان و در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه وجود گذاشت و دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر سپری کرد. در اواخر ۱۳۵۵ و در حالی که ۱۴ سال بیشتر نداشت با جریانات سیاسی آن زمان آشنا شد. از همان زمان در اثر مطالعه کتاب حکومت اسلامی حضرت امام(ره) وارد جریانات سیاسی کشور شد به‌طوری که در سال ۱۳۵۷ با تهیه، تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها، نوارها و کتب امام خمینی(ره) در منطقه چادگان تأثیر بسزایی در جهت ارتقاء سطح فکر مردم منطقه گذاشت.

به دلیل حضور پررنگ در متن مبارزات انقلابی در منطقه بارها و بارها توسط مزدوران رژیم شاه مورد تهدید و ضرب و شتم قرار گرفت و چندین بار از جمله در محرم سال ۵۷ به بهانه به اصطلاح «دفاع از قانون اساسی» مورد حمله قرار گرفت.پس از طلوع خورشید فروزان انقلاب اسلامی به عضویت کمیته انقلاب اسلامی درآمد و مدت کوتاهی مسئولیت اطلاعات و عملیات این ارگان را در اصفهان به عهده گرفت.

با تشکیل جهاد سازندگی به آن نهاد پیوست و سرانجام پس از استقرار سپاه پاسداران در منطقه فریدن در سال ۱۳۵۸ از اولین افرادی بود که به عضویت این نهاد مقدس درآمد. شهید نبی‌الله شاهمرادی واحد اطلاعات سپاه فریدن را با توجه به تجربیات خویش راه‌اندازی نمود. ایشان طی این دوره از فعالیت خود خدمات مهمی را به انجام رسانید که از مهم‌ترین آنها می‌توان به شناسایی و مبارزه با عوامل مروج جریان انحرافی بهائیت، مبارزه با تحرکات گروهک‌های ضدانقلاب به ویژه گروههای چپ و کمونیستی، شناسایی و دستگیری تعداد قابل توجهی از عوامل و مرتبطین کودتای نوژه و جمع‌آوری تعداد زیادی سلاح و مهمات غیر قانونی در منطقه‌اشاره نمود. همزمان با شروع جنگ تحمیلی علی‌رغم مسئولیت وی در سپاه فریدن، به عنوان فرمانده تعدادی افراد داوطلب و در معیت ۶۰ نفر دیگر از همرزمانش عازم جبهه شوش شد. این شهید بزرگوار موفق شد اطلاعات دقیقی از وضعیت دشمن را به رده‌های بالا منتقل نماید و در نتیجه حساسیت و اهمیت این محور از جبهه جنگ را برای مسئولین محرز کند و نهایتاً با برنامه‌ریزی‌های انجام شده جلوی نفوذ عوامل و تیم‌های جاسوسی و خرابکاری عراق از این محور مسدود شد.

شهید شاهمرادی در سال ۱۳۶۲ به دنبال اوج‌گیری فعالیت گروهک‌های ملحد ضدانقلاب در استانهای کردستان و آذربایجان غربی، عازم منطقه شمال‌غرب شده و در راستای ایجاد امنیت و شناسائی و دفع توطئه‌های دشمنان خارجی اقدام به مقابله با عوامل مسلح ضدانقلاب کرد. از جمله مهم‌ترین اقدامات شهید شاهمرادی در این دوره طراحی دهها عملیات اساسی و مؤثر علیه گروهکهای ضدانقلاب بود که در مجموع باعث افت شدید توان نظامی و تشکیلاتی آنها شد.

شهید شاهمرادی در تیرماه سال ۱۳۶۴ ازدواج نمود که حاصل این ازدواج سه فرزند صالح است. ۱۵ روز بعد از

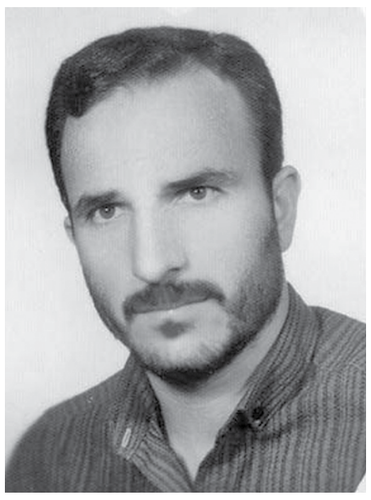

ازدواج به همراه همسر خود به منطقه شمال غرب بازگشت. این شهید بزرگوار در تمام فعالیت‌های خود در منطقه شمال غرب و به تأسی از فرامین حضرت امام(قدس سره) و الگو قراردادن رفتار سردارشهید محمد بروجردی، همواره و با ظرافت خاصی صف مردم محروم و ستمدیده کُرد را از صف ضدانقلاب جدا می‌نمود و رفتار بسیار محبت‌آمیزی با مردم منطقه داشت به‌طوری که تعدادی از اشرار فریب خورده ضدانقلاب از طریق این رفتار اسلامی و محبت آمیز سلاح را برزمین گذاشته و تسلیم نیروهای جمهوری اسلامی ایران شدند.

تیزبینی خاص،اشراف عمیق بر اهداف دشمن و تسلط کافی بر منطقه، مدیریت محبت‌آمیز و رفتار صمیمی او با همکاران و نیروهای تحت امرش گره‌های زیادی را گشود و موفقیت‌های متعددی را نصیب کشور و منطقه شمال غرب نمود.

دوران دفاع مقدس که به پایان رسید او هنوز شوق خدمت در درونش فروکش نکرده بو دو این چنین شد که در ابتدای سال ۱۳۶۹ به عنوان معاون اطلاعات قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) فصل جدیدی از زندگی خود را آغاز نمود. او طی ۱۱ سال اقدامات بسیار مؤثری در جهت منسجم نمودن و هدفمند کردن فعالیت‌های جاری در منطقه انجام داد که نقش مؤثری در جهت تأمین امنیت کامل و اقتدار نظام جمهوری اسلامی در منطقه داشت. از جمله نکات بارز این مقطع معرفی سردار کاظمی به عنوان فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) بود که از این زمان دور جدیدی از فعالیت‌های شهید حنیف آغاز شده و ایشان در رکاب این فرمانده شجاع به فعالیت ادامه

مروری بر زندگی و مجاهدت‌های شهید نبی‌الله شاهمرادی

شهید عرفه

علی مقصودی

داد. این دو شهید بزرگوار با همکاری یکدیگر موفق شدند بالاترین سطح اقتدار را برای جمهوری اسلامی ایران در منطقه بوجود آورند طوری که با فکر تیزهوشانه و تدابیر سردار حنیف و در پرتو فرماندهی مقتدرانه سردار کاظمی، صحنه جنگ با ضد انقلاب که تا پیش از این در مناطق داخلی و مرزی کشورمان بود به آن سوی مرز(عمق خاک عراق) منتقل گردید و همین موضوع باعث زمین‌گیر شدن گروهک‌های ضدانقلاب شد چرا که از این زمان به بعد ضد انقلاب مجبور بود توان خود را جهت دفاع از نیروها ومقرهای خود در خاک عراق بکارگیری نماید و به این ترتیب توان عملیاتی و نظامی آنان کاملاً از بین رفت. با این تدابیر وضعیت نیروهای خودی از حالت تدافعی و پایگاهی به حالت تهاجمی و آفندی تبدیل شد و به این ترتیب ابتکار عمل در صحنه کاملاً در دست جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران قرار گرفت.

شهید نبی‌الله شاهمرادی درسال ۱۳۷۴ و به دنبال فعالیت‌ها و خدمات ارزنده‌اش در منطقه شمال غرب به درجه سرتیپ دومی مفتخر گردید.سردار حنیف چندین‌بار تا مرز شهادت پیش رفت و درسال ۱۳۸۰ با توجه به تثبیت امنیت در منطقه، ایشان به عنوان جانشین ستاد فرماندهی نصر و مسئول اطلاعات و عملیات و فرمانده قرارگاه نصر شمال غرب منصوب شد و دوران جدیدی در خدمت به مردم ستمدیده عراق برای او بوجود آمد.

در این دوره سردار شاهمرادی تلاش زیادی جهت برقراری وحدت و هماهنگی بین گروههای معارض رژیم بعث داشت که نتیجه آن اتحاد گروههای شیعه و کرد در مبارزه علیه رژیم دیکتاتور صدام بود. نکته قابل توجه در

فعالیت سردار شاهمرادی طی این دوره نگاه واقع بینانه به مسائل عراق و نیز برخورد صادقانه با گروههای عراقی بود که همین مسئله روابط محبت‌آمیز خاصی را بین سران این گروهها با سردار شاهمرادی بوجود آورده بود. هم از این رو است که سران گروههای معارض عراقی به هنگام شنیدن خبر شهادت این عزیز بسیار اندوهگین شده و از جمله آقای جلال طالبانی رئیس‌جمهور عراق و رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق، مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات و عبدالعزیز حکیم رئیس‌مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق اقدام به ارسال پیامهای تسلیت کم‌نظیری می‌نمایند.

به دنبال انتصاب سردار احمد کاظمی به عنوان فرمانده نیروی زمینی سپاه و با توجه به آشنایی کامل ایشان با توانایی‌ها و تجربیات سردار شاهمرادی در منطقه شمال‌غرب، از ایشان دعوت به همکاری نموده و در مهرماه سال ۱۳۸۴ وی را به عنوان معاون اطلاعاتی خود برمی‌گزینند. شاهمرادی که علاقه بسیار زیادی به سردار احمد کاظمی داشت و از طرفی تجربه بسیار موفق و شیرینی از همکاری با ایشان در منطقه شمال غرب کشور را چشیده بود، با تکیه بر تجارب ارزشمند ۲۶ سال گذشته خود و تحت فرماندهی مقتدرانه احمد کاظمی شروع به فعالیت و خدمت در عرصه جدید می‌نماید.

بدون شک نیمی از فعالیت‌های این سردار شهید، خارج از وظایف اداری او و در جهت رفع محرومیت منطقه چادگان و مشکل‌گشایی و تسکین آلام مردم دردمند بود. او در این رابطه یک لحظه آرامش نداشت و بسیاری از مردم، یاد و خاطره او در حل مشکلات خود را از یاد نخواهند برد.

فداکاری، مردم‌داری، شجاعت و مدیریت وی نقل محافل و مجالس شهر چادگان بوده و خواهد بود و تلاش شبانه‌روزی او در جهت تأسیس فرمانداری چادگان هیچ‌گاه از یاد مردم قدرشناس آن منطقه محروم نخواهد رفت.

عشق آتشین وی به امام حسین(ع) کم‌نظیر بود. همگان سردار حنیف را با پای برهنه در هیئت سینه‌زنان مسجد جامع چادگان و سینه‌زنان در روز عاشورا به خاطر دارند. اعتقاد وی به عزاداری با معرفت و سازنده که معرف شخصیت حقیقی سیدالشهدا(ع) باشد، زبانزد خاص و عام بود.

شخصیت خودساخته، فرهنگی، علمی و مهربانی زایدالوصف همراه با شجاعت، جوانمردی، دین‌داری و مردم‌داری از او فردی بی‌نظیر در کل شهرستان‌های چادگان و فریدن ساخته بود و به همین سبب تمام مردم او را از عمق جان دوست داشتند و سردار حنیف را پشت و پناه خود در تمام مصائب و مشکلات می‌دانستند.

سر انجام در ۱۹ دی۱۳۸۴ و در آستانه روز عرفه و در حالی که با فرمانده نیروی زمینی سپاه و جمعی از بهترین دوستان قدیمی خود عازم منطقه شمال‌غرب بودند، در سرزمین مهدی باکری در منطقه‌ای که بیش از ۲۲ سال از عمر خود را وقف خدمت در آنجا نموده بود، در اثر سانحه سقوط هواپیما به فیض شهادت رسید.

در مراسم تشییع پیکر این شهید، حضور بی‌نظیر مردم نشان داد که اخلاص و بزرگواری‌اش به دل هموطنانش نشسته بود.

وصیت‌نامه سردار شهید نبی‌الله شاهمرادی

إن شاءالله بر مصداق کلام امیرالمؤمنین(ع) که فرمودند: ریاست‌ها ماندگار نیست در صورتی که اگر ماندنی بود به شما نمی‌رسید، سعی نماییم در این مسئولیت، که بتوانیم صرفاً به خدمت به اهداف عالیه اسلام و انقلاب اسلامی بیندیشیم.

خداوندا: ما را چنان کمک و راهنمایی نما، که فقط و فقط، آنچه خود خواهی، آن باشیم و بتوانیم در راه رضای تو قدم برداریم و از تو می‌خواهیم که همه ما را عاقبت به خیرنمایی.

والسلام